

**داستان‌های داوطلبانه**

**جدال ما، سمن‌ها و نهادهای دولتی**

<div><div><span><span> </span></span></div><span><b>اسما روانخواه</b></span></div>
<div>پژوهشگر اجتماعی</div>

کلتنار رفتن

کلتنار رفتن با قطعات مختلف پازل را تجربه کرده‌اید؟ حتما تجربه کرده‌اید. قطعات کوچکی که باید با چیدنمان درست کنار یکدیگر قرار بگیرند و کلیت واحد و یک‌دستی را به نمایش بگذارند. کار کرد هر کدام از قطعات مشخص است و اگر هر کدام در جایگاه نامناسب قرار بگیرند به آنچه مطلوب بوده، نخواهد رسید. حالا شده است حکایت ما در سمن‌ها و نهادهای دولتی اقطاعی که نمی‌دانند باید کجا قرار گیرند و قرار است چه کار کنند. بازلی که قطعات خودش را گم کرده و جایگاه هر کدام نامشخص است. هر کس می خواهد جای دیگری را پر کند، بدون آن‌که بداند جایگاه واقعی‌اش کجاست.

در اهمیت حضور سمن‌ها در ارتباط مشارکت اجتماعی افراد در جامعه شکی نیست و در اهمیت مشارکت اجتماعی برای دستیابی به توسعه پایدار نظریات متعددی بیان شده است که همگی بر لزوم مشارکت تأکید داشته‌اند. تمام کشورهای توسعه‌یافته رمز موفقیت خود را مشارکت مناسب شهروندان در حیات جامعه می‌دانند. اما سمن‌ها و نهادهای غیردولتی تحت چه شرایطی می‌توانند زمینه‌ساز افزایش مشارکت‌های اجتماعی باشند؟ جایگاه آنها در این بین کجاست؟ ما در کجای این پازل قرار می‌گیریم و نقش نهادهای دولتی چه می‌شود؟ داشتن پاسخ مناسب برای سوالات مطرح‌شده، می‌تواند نقشه‌ای مناسب درخصوص چیدنمان قطعات مورد نظر در اختیارمان قرار دهد و در غیر این صورت هر کدام ساز خود را خواهیم زد و از مشارکت اجتماعی و فعالیت سمن‌ها تنها آمار و ارقام باقی می‌ماند و یک پازل دفرمه شده به نام جامعه.

در صورت فقدان نهادهای مدنی چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پاسخ راحت است: افراد بیرون از خانه به هیچ کجا متصل نشوند! خانواده به‌عنوان عرصه خصوصی افراد؛ نهاد فعال و زنده‌ای محسوب می‌شود که کار کردهای متعددی را داراست. اینجاست که می‌توان به اهمیت نهادهای مدنی در جامعه جدید پی برد؛ نهادهایی که با ایجاد فرآیندهای گروهی می‌توانند انسان‌هایی را که از عرصه خانواده بیرون آمده‌اند و وارد جامعه بزرگتر شهری و کشوری می‌شوند به هم متصل کنند. این نهادهای ایجاد احساس باهم بودن، نقش آفرین بودن، مسئولیت در مقابل دیگران و ایجاد حس داشتن سرنوشت مشترک، تکالیف و حقوق شهروندی را موجب می‌شوند. این نقشی است که امروزه نهادهای اجتماعی و نهادهای مدنی در نبود هویت‌ها یا فرایندهای اجتماعی گذشته مانند خویشاوندی، قوم، طایفه یا قبیله ایفا می‌کنند.

اما وضع سمن‌ها و فعالیت سازمان‌های غیردولتی در جامعه ما آنچنان‌که باید مطلوب نیست. چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت و انجام فعالیت‌های مفید و مستمر سمن‌ها کارکرد مناسبی نداشته‌اند. برای آسیب شناسی این مسأله باید سه گروه و دغدغه‌هایشان را مورد بررسی دقیق قرار داد: گروه اول ما به‌عنوان شهروندانی که رغبتی به انجام فعالیت‌های داوطلبانه در غالب سازمان‌های غیردولتی نداریم. گروه دوم سمن‌ها و نهادهای غیردولتی و توقعشان از دولت و مردم، گروه سوم دولتی و نهادهای دولتی و نحوه نگاهشان به فعالیت سازمان‌های غیردولتی. با نگاهی کلی می‌توان گفت هیچ‌کدام از قطعات این پازل خود را به‌عنوان جزئی که قرار است کلیت واحد را ترسیم کند، نمی‌بینند. سمن‌ها فرار بود واسطه‌ای باشند در میان ما و نهادهای دولتی، اما امروزه ما به فعالیت‌های داوطلبانه رغبت نداریم و بیش ازپیش خودخواه شده‌ایم و می‌خواهیم تنها برای خودمان زندگی فراهم سازیم. سمن‌ها به نگاه مدیران دولتی اعتماد ندارند و حمایت‌های دولتی را نظارت می‌دانند و نهادهای دولتی تمام ترسشان این است که سازمان‌های غیردولتی وارد جریان‌های سیاسی شوند و درحوزه‌هایی حضور پیدا کنند که وظیفه آنها نیست. دولتی‌ها می‌گویند از ایجاد سمن‌ها استقبال می‌کنیم و سازمان‌های غیردولتی از موانع متعدد قانونی در تأسیس و ادامه فعالیت‌های سمن‌ها می‌گویند. می‌بینید؟ قطعات پازل ما نمی‌خواهند کنار یکدیگر آرام بگیرند. بیشتر شبیه میدان جنگ شده است تا فعالیت‌های سازمان‌ده. هیچ‌کس هم پیدا نمی‌شود بیاید و یکبار برای همیشه مشکلات را به صورت واقعی ببیند و به ما، سمن‌ها و نهادهای دولتی گوش‌شزد کند کجای کار می‌لنگد. همه به یکدیگر بی‌اعتمادیم و هرکس ساز خودش را می‌زند. در چنین شرایطی که توافق بین‌الادها‌نی درخصوص وظایف و کارکردهای ما و جامعه میان هیچ‌کدام از سه قطعه مورد اشاره حاصل نشده است، بی‌رغبتی به فعالیت‌های داوطلبانه و تلاش‌های بی‌وقفه و بعضاً بی‌ثمر سمن‌ها و عدم حمایت‌های به موقع و به‌جای نهادهای دولتی پازل ما را به هم خواهد ریخت و بی‌اعتمادی و کاهش سرمایه اجتماعی را در پی خواهد داشت.

«فریدون» پس از اعزام به جبهه در انرژی اتمی اهواز مشغول شد و پس از مدتی به‌سمت معاونت توپخانه «تیپ قمر بنی‌هاشم(ع)» منصوب شد، بعد از آن هم فرمانده توپخانه تیپ شد.

فریدون ابوالحسنی سال ۱۳۴۰ در پروجن متولد شد و در دبستان «فرخی» مقطع ابتدایی را سیری کرد. پس از آن به مدرسه «ارشاد» رفت و سیکل گرفت.

او وارد دبیرستان شد، در آن‌جا علاوه بر درس خود فعالیت‌های دیگری نیز برعهده داشت. وی به‌عضویت انجمن دبیرستان در آمد و خدمات بی‌شماری دراین رابطه انجام داد. بعد از آن موفق به کسب دیپلم‌بازگانی شد. مدت دوسال تا دوران سربازی فریدون باقی‌سود که وارد جهادسازندگی شد و به عضویت هیأت ۷فره جهادسازندگی چهارمحال‌ویختیاری درآمد.

بعد از گذشت دوسال فعالیت در جهادسازندگی با مشورت و توصیه مادرش برای انجام خدمت سربازی به سپاه رفت. در آن‌جا از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و از همان اوایل وظایف خویش را به‌خوبی انجام می‌داد. مدتی به آموزش اعضای سپاه و بسیج پرداخت و از آنجایی که ورزشکار بود و توانسته بود تبه نخست رشته وزنه‌رذاری را در مسابقات کسب کند، بیشتر دوستاتش را به‌بدنسازی و کوهنوردی دعوت می‌کرد. چندی نگذشت که فرمانده بسیج منطقه «بلداجی» شد و در مسابقات مشترک تراندازی میان سپاهیان و ارتشی‌ها رتبه نخست را به‌دست آورد. به‌مدت ۲ماه در پادگان «غدیر» استان چهارمحال‌ویختیاری دوره‌تکمیلی نظامی

دو دوست استرالیایی که علاقه‌مند به امور خیریه هستند، برای افراد بی‌خانمان اقدام جالبی انجام دادند. آنها ون شخصی‌شان را تبدیل به یک خشکشویی سیار کردند تا لباس بی‌خانمان‌ها را بشویند.

لباس‌های شسته و تمیز یکی از چیزهایی است که موجب آرامش بیشتری در زندگی می‌شود. اما عده‌ای از این نعمت محرومند و نمی‌توانند همواره لباس‌های تمیز و مرتبی داشته باشند. بر همین اساس، دو دانشجوی مهندسی استرالیایی تصمیم گرفتند با همکاری هم، یک خشکشویی سیار بسازند تا آرزوی داشتن لباس تمیز را برای بی‌خانمان‌ها برآورده کنند.

«لوکاس» و «نیکلاس» ۲۰ساله صاحبان ونی هستند که حالا یک خشکشویی سیار است. این‌ده در سفری خارج از استرالیا به سرشان زد و بعد از آن تصمیم گرفتند این‌کار خیر را برای مستمندان انجام دهند تا این‌کار خشکشویی‌شان از جولای امسال (تیرماه) را آغاز کرد.

### خشکشویی

داخل ون نارنجی‌رنگ لوکاس و نیکلاس دو ماشین‌لباسشویی صنعتی قدیمی وجود دارد که می‌تواند ۲۰کیلوگرم لباس را در یک ساعت شسته و خشک کند. اما نصب و قراردادن چنین ماشین‌لباسشویی داخل یک ون کار آسانی نیست و آنها باید خیلی دقیق فکر همه‌جای کار را می‌کردند.

با توجه به اهمیت توسعه جامعه مدنی در حوزه زنان و خانواده‌بسیاری رفع موانع و مشکلات این عرصه، بر آن شدیم در این زمینه با کارشناسان و فعالان مردمی و فعالیت‌های آنها ارتباط بیشتری دارند گفت‌وگوهایی داشته باشیم تا از این رهگذر مخاطبان بتوانند از تجارب و نظرات کارشناسان‌په‌رگیرند.

در همین رابطه بااکرم گل‌محمدی، سرپرست اداره مشارکت‌های اجتماعی اداره‌کل ورزش و جوانان استان تهران گفت‌وگویی انجام‌شده که در ادامه‌ی خوانید.

**تعریف شما از سمن یا سازمان مردم‌نهاد چیست؟**

تعریف من همان تعریفی است که در متون مرتبط‌بااین مفهوم‌ارایه می‌شود.سازمان مردم‌نهاد، ساختاری غیردولتی‌متکی‌برآاده‌وقابلت‌نیروهای داوطلب‌برای‌انجام‌فعالیتی‌عام‌المنفعه‌است.

**شما فعالیتی در سازمان‌های مردم‌نهاد داشته‌یادارید؟**

عضو هیأت‌موسس یک جمعیت خیریه هستم ولی فعالیت‌چندانی در آن‌نداشتم.

**به‌نظر شما مهم‌ترین مشکلات سازمان‌های مردم‌نهاد چیست؟**

مشکلات سازمان‌های مردم‌نهاد را در چند بخش می‌توان بیان کرد که عدم تثبیت جایگاه قانونی سمن‌ها یکی از مهم‌ترین این مشکلات است. همچنین فقدان آگاهی‌واطلاعات‌کافی‌از‌مختصات فعالیت‌های مردم‌نهادبین مردم، مسئولان و اعضای تشکل‌های مردمی از موانع مهمی است که باید به آن توجه‌شود.متأسفانه‌تاوایی‌بسیاری‌از تشکل‌ها در تأسیس یک دفتر کار موجب کم‌رنگ‌شدن فعالیت‌های آنها و درنهایت خاموشی و غیرفعال شدن‌شان‌می‌شود.

**انتظارات شما از سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه‌زنان و خانواده چیست؟**

## داوطلبان

توصیف یک فرمانده شهید

# نقل‌های عروسیم گلوله‌های سربی است



را گذراند و در تدارک رفتن به جبهه بود. پیش از حضور در جبهه مادرش را از نظر روحی و فکری آماده‌ی کرد و مدت‌ها از فضیلت‌های دفاع و حضور در جبهه سخن می‌گفت چون تحمل دوری فریدون برای مادر سخت بود. گفته‌های فریدون رضایت مادر را در پی داشت. برای همین او به‌جبهه اعزام و در انرژی اتمی اهواز مشغول شد. پس از مدتی به‌سمت معاونت توپخانه «تیپ قمر بنی‌هاشم(ع)» منصوب شد، بعد از آن هم

.....

## خشکشویی مخصوص بی‌خانمان‌ها

.....



مردم عادی از دیدن ون این دو دوست جوان بسیار متعجب می‌شوند و گاهی از آنها درباره کارشان می‌پرسند. لوکاس و نیکلاس می‌گویند بازخوردهایش مثبت بوده و این موضوع بسیار امیدوارشان کرده است.

عروسیم گلوله‌های سربی است. مادر، من تا خیالم از بابت جبهه و جنگ راحت نشود، حاضر به ازدواج نیستم اگرچه ازدواج سنت پیامبر است اما حالا واجب شرعی ما جنگ است.»
در عملیات‌های بسیاری شرکت کرد و ازجمله حمله که شاخص‌ترین اقداماتش در جزیره «مجنون» بود، او از خود فداکاری‌های بسیاری نشان داد. در جریان حضورش حتی زخمی هم نشد، همیشه می‌گفت: «من لیاقت زخمی شدن را ندارم و خدا مرا قابل نمی‌داند، می‌ترسم در رختخواب بمیرم و شهادت نصیب نشود.»
از این‌که روز ۱۱۳آذرماه ۶۴ بر اثر ترکش خمپاره به‌شهادت رسید، شهید فریدون ابوالحسنی در دلنوشته‌ای، نگاشته است: «بارها آرزو می‌کردم که مثل گردان پیاده خط‌شکن باشم اما چون مسئول توپخانه بودم لذا باید وظایف خود را انجام می‌دادم. آن شب، چه بگویم از آن شب؛ از شب عملیات بدر که قابل توصیف نیست شب ایثار و گذشت است، شب پیشی‌گرفتن به‌جها برای روی مین رفتن و جان باختن، دیگر کسی نمی‌دانست به چه‌صورت از این دنیا عروج می‌کند. آیا من واقعا به مقام والای شهادت نائل می‌شوم؟ آیا هدف من از به‌جبهه آمدن و جنگیدن برای رضای خدا بود یا برای خدا ناکرده چشم‌وهم‌چشمی‌ها، برای خودنمایی‌ها؟! اینها کلماتی بود که در جلو چشمانم رژه می‌رفتند. خدایا به این دل‌های پاک و به این انسان‌های وارسته لگومت را در جبهه است و عروس من شهادت و نقل‌های می‌داند هرچه لایق من است، نصیب نما!»

.....

انجام می‌دهند.

ون لوکاس و نیکلاس فعلا به‌صورت آزمایشی در حال انجام‌این پروژه است. در صورت موفقیت‌آمیز بودن، قرار است آنها با همکاری گروه‌های موادغذایی و برنامہ‌ریزی‌های دقیق اقداماتی برای رساندن موادغذایی به بی‌خانمان‌ها نیز انجام دهند تا بی‌خانمان‌ها علاوه‌بر دریافت لباس‌های تمیز از خوراکی‌های سالم و بهداشتی نیز بهره‌مند شوند. لوکاس و نیکلاس هنگام شست‌وشوی لباس‌های افراد با آنها گپ می‌زند و از این کار لذت می‌برند. لوکاس دراین‌باره می‌گوید: «مردم عادی درباره بی‌خانمان‌ها اشتباهات زیادی مرتکب می‌شوند و تصور بدی دارند اما خود من یک روز هنگام شست‌وشوی لباس با پسری صحبت می‌کردم که مهندس شیمی بود اما متأسفانه در جمع بی‌خانمان‌ها قرار داشت.»

«آسمان نارنجی» نام ون این دو دوست خیر و مهربان است. آسمان نارنجی نام یکی از آهنگ‌های موردعلاقه آنهاست که در آن به کمک کردن به برادران و خواهران بدون در نظر گرفتن دین، نژاد یا هر چیز دیگر اشاره می‌کند. آنها امید دارند این کار در سراسر استرالیا انجام شود و حتی تصمیم دارند از دانشجویان داوطلب نیز برای گسترش کارشان استفاده کنند.

حالا آسمان نارنجی لوکاس و نیکلاس تبدیل به سقفی برای بی‌خانمان‌های استرالیایی شده است تا به زندگی بهتر امیدوار شوند.

**اخبار سمن‌ها**

### خبریه‌ای برای تحقق رویای «بابالنگ‌دراز»

موسسه خیریه فخرالملوک، مرکزی برای نگهداری از دختران بدسرپرست و بی‌سرپرست است. این موسسه فعالیت خود را از سال ۸۳ شروع کرده و از ویژگی‌های این مرکز آن است که شرایط کامل زندگی طبیعی برای این دختران فراهم شده است. در این مرکز دختران ۶سال به بالا نگهداری می‌شوند.

**شبه‌خانواده‌ای با مادر شیفتی!**

تفاوت این مرکز با دیگر مراکز در نوع ساماندهی این کودکان و نوجوانان است. در این مجموعه، محیطی شبیه به خانواده برای دختران فراهم شده است؛ به‌طوری‌که در هر واحد ۸ نفر از آنها کنار هم زندگی می‌کنند. جالب اینجاست که برای هر واحد یک‌مربی به‌صورت شیفتی هم وجود دارد که تقریباً وظایف مادری را ایفا می‌کند. به‌جها در این مرکز مجبور به پوشیدن لباس فرم نیستند. به‌راحتی می‌توانند به مدرسه بروند و تحصیل کنند و حتی دانشگاه بروند. در کلاس‌های مهارت زندگی شرکت می‌کنند و در ضمن می‌توانند مهارت‌های هنری هم کسب کنند؛ حتی در هر واحد یک دستگاه پیانو برای این دختران تهیه شده است. درواقع محیط این مرکز، شبیه بقیه مراکز حمایتی نیست؛ بلکه به‌نوعی بازسازی محیط خانواده است و دختران این مرکز در یک «شبه‌خانواده» زندگی می‌کنند.

تفاوت بزرگ دیگر این مجموعه با سایر این قبیل موسسات در این است که بقیه مراکز تا زمان ۱۸سالگی سرپرستی افراد را برعهده می‌گیرند؛ اما موسسه فخرالملوک تا زمان استقلال کامل، حمایت خود را از این دختران ادامه می‌دهد. البته این مرکز تمام تلاشش را برای مستقل‌شدن آنها از شغل‌یابی تا فراهم‌کردن امکان ازدواج برای این دختران انجام می‌دهد.

#### روای بابالنگ‌دراز!

ایده اصلی این کار مربوط به خانم‌ها «مریم گیوه‌چیان» و «رینا برکتین» است. خاطره این دو از «بابالنگ‌دراز چین وبستر» ایده اصلی ساخت این مجموعه بود. آرزوی کودکی این دو دوست در دوران نوجوانی در بزرگسالی، با احداث این موسسه به‌وقوع پیوسته است. داستان بابا لنگ‌دراز کافی بود تا بر ترکیب نام مادران این دو دختر (فخری و ملوک) موسسه «فخرالملوک» تأسیس شود.

#### جنگلی که

**با دست‌های یک نفر کاشته شد**

سی‌وپنج سال پیش در منطقه «آسام» واقع در شمال هند، سبیل بزرگی اتفاق افتاد که همه‌چیز را با خودش برد. بسیاری از درختان و گونه‌های جانوری این منطقه از بین رفتند. باقی جانسوران نیز به علت ناپسودی درختان و پناهگاهشان در این منطقه در حال انقراض بودند.

«جاداو مولای پانگ» نوجوان ۱۶ساله ساکن «آسام» هر روز شاهد مردن و از بین رفتن گونه‌های جانوری این منطقه بود. مارها در این منطقه به علت نبود پناهگاه در گرمای شدید از بین می‌رفتند و او بالای سر لاشه آنها می‌نشست و گریه می‌کرد. مولای چندبار از جنگلیانی منطقه خواست که برای حفظ محیط‌زیست درختکاری کنند. آنها گفتند که در این منطقه هیچ گیاهی رشد نمی‌کند و مولای ۱۶ساله را دست انداختند و گفتند: «برو باهمو بکار!»

اما مولای ناامید نشد و بدون کمک حتی یک نفر شروع به کاشتن گیاهان و درختان زیادی در این منطقه کرد. بسیاری از مردم تلاش‌های وی را برای به‌وجود آوردن یک منطقه سرسبز و آباد دانستند اما او به تلاش ادامه داد و ۳۰ساله از عمرش را برای این کار صرف کرد. حالا زمین بایر و سیل‌زده منطقه «آسام» تبدیل به جنگل بزرگی شده که با دست‌های یک نوجوان فداکار پدید آمده‌است. این جنگل در حال حاضر به شملیون مترمربع رسیده و به افتخار باغبان زحمتکش خود «مولای» نامیده می‌شود.

در جنگل «مولای» گونه‌های جانوری زیادی مانند ببر، فیل، آهو، کرگدن و انواع جانوران زندگی می‌کنند. باغبان مهربان این جنگل برای هماهنگی بیشتر بین جانوران و چرخه زندگی‌شان حتماً مورچه به این منطقه آورد.

او بالاخره به آرزویش رسید و توانست محل زندگی‌اش را از نابودی نجات دهد. کارگردانان زیادی از نقاط مختلف جهان سراغ آقای پانگ رفتند و از زندگی‌اش مستند تهیه کردند. «جاداو مولای پانگ»، حالا یک مرد ۵۰ساله است که با خانواده‌اش در این جنگل بزرگ زندگی می‌کند و شهرتی جهانی دارد.



یکی از مشکلات عمده سازمان‌های مردمی فقدان اعتبارات کافی است، در این زمینه چه پیشنهاداتی برای تأمین بودجه سمن‌ها دارید؟

آشنا ساختن سمن‌ها با مفهوم کارآفرینی اجتماعی و تأمین بودجه از طریق فعالیت‌های اقتصادی غیرانتفاعی و خودگردان شدن سمن‌ها.

.....